

بررسی تفسیر ابعاد دعا در المیزان

حمیدرضا خادمی*

استادیار مرکز تحقیق و توسعه علوم انسانی، تهران

هادی طباطبائی**

کارشناس ارشد فلسفه دانشگاه علامه طباطبائی، تهران

(تاریخ دریافت: ۱۳۹۴/۰۷/۱۸؛ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۵/۰۲/۱۴)

چکیده

دعا یکی از کلیدی‌ترین مفاهیم دینی است. رابطه انسان با خداوند در قالب مفهوم دعا نظام یافته است. بسیاری از فیلسوفان و بزرگان دینی کوشیده‌اند تا این مفهوم را به‌نیکی ترسیم کنند و از زوایای مختلف آن پرده بردارند. علامه طباطبائی نیز در تفسیر المیزان، به این موضوع نظر کرده است. وی با واکاوی دقیقی در موضوع دعا، گره‌های بسیاری را از این مفهوم گشوده است. نگاه وی به مسئله دعا، به گونه‌ای دقیق و به شیوه‌ای گام‌به‌گام ترسیم شده است تا مخاطب به زوایای مختلف این مفهوم آگاهی یابد. وی با پاسخگویی به بسیاری از پرسش‌های مقتدر در باب دعا، شیوه‌ای را نشان می‌دهد که هر پرسشی می‌تواند در آن به پاسخ مطلوب خود دست یابد. این مقاله شیوه‌ای را که علامه طباطبائی در تفسیر المیزان برگزیده به همراه مفهوم دعا ترسیم کرده است و آنها مورد بررسی قرار خواهد داد.

واژگان کلیدی: قرآن کریم، علامه طباطبائی، المیزان، دعا، استجاب دعا.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

* E-mail: khademi4020@yahoo.com (نویسنده مسئول)

** E-mail: hadi_tab1354@yahoo.com

مقدمه

علامه طباطبائی در کتاب *المیزان*، علی‌رغم اینکه به مباحث تفسیری پرداخته است، بسیاری از مفاهیم دینی را نیز بازتعریف کرده، از آنها پرده برداشته است. ایشان در باب برخی مسائل، مانند «شفاعت»، «رجعت»، «بدا» و بسیاری دیگر از مفاهیم دینی، نظریاتی را برگزیده که درخور التفات فراوان می‌باشد. همچنین، در موضوع «دعا» نیز علامه بسیار موشکافانه و دقیق وارد شده، نکات مغفول بسیاری را نشان داده است. نگاه ایشان به مسئله دعا، برگرفته از مفاهیم قرآنی است. علاوه بر این، در پاره‌ای موارد نیز به ذکر احادیث پیامبر (ص) و ائمه معصوم (ع) نیز نظر کرده‌اند و به اثبات ایده‌های خود پرداخته‌اند. علامه با بینش فلسفی که برگزیده‌اند، مفهوم دعا را نیز از بُعدی فلسفی تبیین کرده‌اند. اگرچه سویه‌های عرفانی نیز در بحث ایشان دیده می‌شود، اما گرایش غالب به سمت ایده‌ها و اندیشه‌های فلسفی است. همانند مفاهیم دیگر، در موضوع «دعا» نیز تأکید ایشان بر تفسیر قرآن به قرآن است و از این شیوه تبعیت می‌کنند و برای ورود به بحث، ابتدا جایگاه دعا را در منظومه فکری قرآنی ترسیم می‌کنند، سپس به ظرافت‌هایی می‌پردازند که در باب موضوع دعا در اندیشه اسلامی وجود دارد. دیدگاه علامه در موضوع دعا، یکی از نظام‌مندترین، ایده‌های ایشان در تفسیر *المیزان* است.

۱- جایگاه دعا

علامه طباطبائی برای ترسیم منظومه دعا، ابتدا جایگاه این مسئله را مشخص کرده، محدوده آن را به تصویر کشیده‌اند. ایشان برای ترسیم این جایگاه، از چند گام استفاده کرده‌اند که در ادامه بدانها پرداخته می‌شود.

۱-۱) ترسیم نظام احسن هستی

علامه برای ورود به بحث دعا، ابتدا ترسیمی از نظام هستی ارائه می‌دهد و با نشان دادن نظامی منطقی و عقلانی بر آن است که بحث از دعا، خروج از نظام احسن نیست و لطمه‌ای به آن وارد نمی‌آورد. ایشان در کتب مختلف خود، بحث از نظام احسن را در پیش کشیده‌اند، اما در *المیزان* اینگونه فتح باب می‌کنند:

«قرآن کریم این مقدار را بیان کرده که برای هر حادثی مادی، سببی مادی است که به اذن خدا آن حادث را پدید می‌آورد و به عبارتی دیگر، برای هر حادثی مادی که در هستیش مستند به خداست (و همه موجودات مستند به اوست)، یک مجرای مادی و راهی طبیعی است که خدای تعالی فیض خود را از آن مجرا به آن موجودات افاضه می‌کند و از آن جمله می‌فرماید: ﴿...وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا * وَبَرِّزْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ إِنَّ اللَّهَ بَالِغُ أَمْرِهِ قَدْ جَعَلَ اللَّهُ لِكُلِّ شَيْءٍ قَدْرًا﴾ (الطلاق / ۲-۳) (طباطبائی، ۱۳۷۴، ج ۱: ۱۲۰).

طبق این گفتار، خداوند نظامی منطقی و عقلانی را بنیان گذاشته، همه امور را بر اساس آن تنظیم فرموده است و تخلف از آن را جایز نمی‌داند. علامه با استناد به آیات قرآنی، این سخن را تأکید می‌کند که هر پدیده مادی در این جهان، باید بر اساس علل و اسباب مادی تبیین شود و خداوند نیز آن اسباب مادی را در این جهان قرار داده است. به باور علامه طباطبائی، خداوند بین تمام موجودات پیوندهایی برقرار کرده است و خروج از این پیوندها به ناهمگونی و نابسامانی در نظام طبیعت می‌انجامد و قانون نظام احسن را با اشکال‌هایی مواجه می‌کند. در قسمت دیگری، وی تلاش خود را برای ترسیم نظام احسن چنین بیان فرموده است:

«خداوند بین تمام موجودات اتصال‌ها و ارتباط‌هایی برقرار کرده است. هر کاری بخواهد، می‌تواند انجام دهد و این نفی علیت و سببیت میان اشیاء نیست و نمی‌خواهد بفرماید اصلاً علت و معلولی در بین نیست، بلکه می‌خواهد آن را اثبات کند و بگوید زمام این علل همه به دست خداست و به هر جا و به هر نحو که بخواهد، آن را به حرکت درمی‌آورد. پس در میان موجودات، علیت حقیقی و واقعی هست و هر موجودی با موجوداتی قبل از خود مرتبط است و نظامی در میان آنها برقرار است، اما نه به آن نحوی که از ظواهر موجودات و به حسب عادت درمی‌یابیم، بلکه به نحوی دیگر است که تنها خدا بدان آگاه است» (همان: ۱۲۱).

علامه طباطبائی هیچ گونه رابطه علیت را در میان جهان هستی انکار نمی‌کند، اما یادآوری می‌کند که باید به علت حقیقی رهنمون شد و از برگزیدن علل ناقصه درگذشت و به علت حقیقی نائل آمد. به نظر ایشان، اگر به فهم علت حقیقی دست یابیم، می‌توان دریافت که نظام هستی هیچ گونه از آن علت‌ها عدول نمی‌کند و به تعبیر علامه، «این همان حقیقتی است که آیات سوره قدر به

آن دلالت دارد. همچنین، آیه ﴿وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ﴾ (الحجر/۲۱) و مانند ﴿وَمَا نُنزِّلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَعْلُومٍ﴾ (الحجر/۲۱) و آیه ﴿إِنَّا كُلَّ شَيْءٍ خَلَقْنَاهُ بِقَدَرٍ﴾ (القمر/۴۹) و آیه ﴿وَخَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ فَقْدَرَهُ تَقْدِيرًا﴾ (الفرقان/۲) «همان: ۱۲۲).

بنابراین، علامه از ترسیم نظام هستی چنین نتیجه می‌گیرد:

«هر سبب از اسباب عادی که از مسبب خود تخلف کند، سبب حقیقی نیست و آن را سبب پنداشته‌ایم و در موردی آن مسبب، اسباب حقیقی هست که به هیچ وجه تخلف نمی‌پذیرد و احکام و خواصی دائمی است، همچنان که تجارب علمی نیز در عناصر حیات و در خوارق عادات این معنا را تأیید می‌کند» (همان: ۱۲۳).

طبق این نظریه علامه، اگر سببی از مسبب خود تخلفی کند و راه دیگری را در پیش گیرد، نمی‌توان آن را از اسباب حقیقی دانست؛ چراکه سبب حقیقی هیچ گاه از مسبب اصلی خود تخلف نمی‌کند.

علامه برای تبیین این نظریه و تقریب آن به ذهن، مثالی را نیز بیان می‌کند و می‌فرماید:

«هر عملی از طریق اسباب است. این معنا را در انسان در نظر بگیرید که هر چه می‌کند، با ابزارهای بدن خود می‌کند. اگر دست می‌دهد، با دست می‌دهد، اگر می‌بیند، با چشم می‌بیند و اگر می‌شنود، با گوش می‌شنود. پس همین انسان اگر از خدا از کار افتادن اسباب را بخواهد، مثل کسی می‌ماند که از من بخواهد چیزی به او بدهم، اما بدون دست، و یا به او بنگرم، اما بدون چشم. از سوی دیگر، باید دانست اینکه می‌گوییم امور تنها از مسیر اسباب جریان می‌یابد، قدرت مطلقه و غیرمتناهی خدا را مقید نمی‌کند و اختیار را از او سلب نمی‌سازد» (همان، ج ۲: ۵۷).

نهایت سخن علامه در این موضوع آن است که خداوند اسباب و علل ظاهری را در این جهان نهاده است و اگر حاجتی از خدای تعالی طلب می‌شود، خداوند نیز از طریق همین اسباب ظاهری، حاجتی را برآورده می‌کند و تخلفی از این علل ظاهری، امری روا و معقول نیست.

۲-۱) تفاوت دعا و تشریح قوانین

علامه طباطبائی با تمایز میان مقام تشریح و مقام دعا، بر این باور است که مقام قانونگذاری به مرتبه ظاهر توجه دارد و حفظ نظام ظاهری را وجهه همت خود می‌داند. اما مقام «دعا»، لب و مغز و حقیقت عالم را در نظر دارد و وصول به آن مرتبه را مورد توجه قرار می‌دهد. ایشان در تفسیر آیه **﴿رَبَّنَا وَاجْعَلْنَا مُسْلِمِينَ لَكَ وَمِن ذُرِّيَّتِنَا أُمَّةً مُّسْلِمَةً لَّكَ وَأَرِنَا مَنَاسِكَنَا وَتُبْ عَلَيْنَا إِنَّكَ أَنْتَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ﴾** (البقره/ ۱۲۸) که در آن، حضرت ابراهیم از خداوند خواسته است تا خود او و امت وی را از مسلمانان قرار دهد، علامه طباطبائی پس از پاسخ به برخی پرسش‌ها و ایرادها، تفاوت میان مقام دعا و مقام تشریح و قانون‌گذاری را چنین بیان می‌کند:

«مقام تشریح با مقام دعا و درخواست، دو مقام مختلف است و دو حکم متفاوت دارد که نباید این را با آن مقایسه کرد. اگر پیامبر اسلام (ص) از امت خود به همین مقدار قناعت کرد که به ظاهر شهادتین اقرار کنند، بدان سبب بود که حکمت در توسعه شوکت و حفظ ظاهر نظام صالح، اقتضا می‌کرد به این مقدار از مراتب اسلام اکتفا کند تا پوشش و پوستی باشد برای حفظ مغز و لب اسلام که همان حقیقت اسلام است و به این وسیله، آن حقیقت را از صدمه و آفات وارده حفظ کند. این، مقام تشریح است که در آن، این حکمت را رعایت کرده است. اما مقام دعا و درخواست از خدای سبحان، مقام دیگری است که حاکم در آن تنها حقایق است و غرض درخواست‌کننده در آن مقام، متعلق به حقیقت امر است. او می‌خواهد به واقع و قرب خدا برسد، نه به اسم ظاهر آن، چون انبیا توجه و عشقی به ظواهر امور از آن حیث که ظاهر است، ندارند. ابراهیم (ع) حتی علاقه به این ظاهر اسلام نسبت به امت خود نیز ندارد، چون اگر می‌داشت، همان را قبل از اینکه برای ذریه‌اش درخواست کند، برای پدرش درخواست می‌کرد و دیگر وقتی فهمید پدر از دشمنان خداست، از او بیزار می‌گردد و نیز در دعایش، به طوری که قرآن حکایت کرده، نمی‌گفت: **﴿وَلَا تُخْزِنِي يَوْمَ يُبْعَثُونَ﴾** * يَوْمَ لَا يَنْفَعُ مَالٌ وَلَا بَنُونَ * إِلَّا مَنْ أَتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ ﴿ (الشعراء/ ۸۷-۸۹)، بلکه به خوار شدن در دنیا و سلامت در ظاهر قناعت می‌کرد» (همان، ج ۱: ۴۳۱).

آن گونه که علامه بیان کرده است، مقام قانون‌گذاری و تشریح، ناظر به حفظ ظواهر است، اما مقام دعا ناظر به حقیقت امور و کُنه عالم هستی است. علامه طباطبائی با نشان دادن جایگاه دعا در

این موضع، بیان می‌کند که هرگاه دعایی رخ می‌دهد، هرچند منافاتی با اسباب ظاهری ندارد، اما از آنجا که ناظر به حقیقت امور است، از ظواهر فراتر می‌رود و حقیقت عالم هستی مد نظر است.

۳-۱) دعای غریزی و درخواست فطری

علامه بر این باور است که دعاهایی که از جانب انسان می‌شود، بر اساس فطرت و سرشت آدمی است. به تعبیر ایشان:

«انسان دعایی غریزی و درخواستی فطری دارد که به زبان فطرتش از پروردگار حاجت می‌خواهد. چیزی که هست، هنگامی که غرق نعمت و رفاه است، به اسباب دل بسته است و آن اسباب را شریک پروردگارش می‌گیرد و امر بر او مشتبه شده، خیال می‌کند که از پروردگارش چیزی نمی‌خواهد، در حالی که از غیر خدا چیزی نمی‌خواهد، چون هرچه باشد، بالأخره انسان صاحب فطرت است و خلقت و فطرت خدا در افراد مختلف، دگرگونی نمی‌پذیرد. به شهادت اینکه وقتی این سببها از کار می‌افتد و گرفتاری‌ها روی می‌آورد و اسباب در رفع آنها اثر افتاده، شرک موهوم و شفیقان خیال او همه به کنار می‌روند. آن وقت می‌فهمد که جز خدا کسی برآورنده حاجت و جواپگوی درخواست او نیست. لذا مجدداً به توحید فطری خود بر می‌گردد و همه اسباب را از یاد می‌برد، و روی دل سوی خدای کریم می‌کند و خدا هم گرفتاریش را برطرف ساخته، حاجت او را بر می‌آورد و در سایه آسایش می‌پروراند تا آنکه رفته رفته خاطر وی آسوده شود و دوباره به همان وضعی که داشت، یعنی سبب پرستی و فراموش نمودن خدا برگردد» (همان، ج ۲: ۴۷).

بر همین مناسبت که علامه به دو نظام فطری و تخیلی اشاره می‌کند و با تفکیک این دو مقوله،

جایگاه دعا را نیز به نیکی ترسیم می‌کند. به تعبیر ایشان:

«انسان در زندگی دو نظام دارد: یک نظام به حسب فهم فطری و شعور باطنی، و نظام دیگر به حسب تخیل. نظام فطری انسان از خطا محفوظ است و در مسیر خود دچار اشتباه نمی‌شود، اما نظام تخیل او بسیار دستخوش خبط و اشتباه می‌شود؛ چه بسا که آدمی به حسب صورت خیالی خود چیزی را درخواست می‌کند، در حالی که نمی‌داند که با همین سؤال و طلب، درست چیز دیگری مخالف آن می‌خواهد (بر اساس فهم فطری)» (همان: ۵۱).

علامه طباطبائی با تفکیک میان مقام «تخیل» و «شعور فطری»، می‌کوشد تا جایگاه دعا را به صورت نظام‌مند نشان دهد و مخاطب را از در افتادن در امور تخیلی بازدارد.

۴-۱) برتری اسلام بر یهود در ماجرای دعا

علامه با نشان دادن جایگاه دعا در اسلام، یکی از معیارهای برتری دین اسلام بر دیگر ادیان را نیز در مسئله دعا می‌داند و بر آن انگشت تأکید می‌گذارد. ایشان در بیان برتری دین اسلام بر یهود نیز بحث از دعا را پیش می‌کشد و آن را عامل برتری دین اسلام می‌داند. همچنین، ایشان بیان می‌کند که در منظومه اسلامی، مقوله دعا به خوبی سامان داده شده است و از ادیان دیگر برتری دارد و به تعبیر علامه:

«... آن گونه که یهود می‌پندارد و می‌گوید: خدا وقتی موجودات را آفرید و در آنها تقدیر و اندازه‌گیری کرد، کارش تمام شد و زمام تصرفات از دستش بیرون شد. آنچه از ازل قضای آن را رانده، صورت می‌گیرد، وقتی خودش هم نمی‌تواند جلوی قضای رانده شده خود را بگیرد، پس دیگر نسخ، بداء و استجابت دعا مفهومی ندارد، چون کار از ناحیه او تمام شده است» (همان: ۸۸).

علامه با بیان این نکته که این تلقی از مفهوم دعا نه مورد تأیید قرآن است و نه هیچ تأییدیه‌ای در اسلام می‌توان در این باب سراغ گرفت، بیان می‌کند که این دیدگاه در کنار برخی از نظرات که خداوند را بدون تأثیر در اداره امور عالم می‌دانند، هیچ کدام راهی به صواب ندارند. ایشان نظریه «قدریه» را نیز در مقابل این اندیشه یهود می‌گذارند و آن دیدگاه افراطی را نیز به نقد می‌کشند. به تعبیر علامه، آن طرف قضیه نیز «... جماعتی از این امت پنداشته‌اند که خدا هیچ دخل و تصرفی در اعمال بندگان خود ندارد، اینان قدریه هستند که رسول خدا (ص) لقب مجوس این امت را به ایشان داد...» (همان: ۴۴).

علامه در تعریض دیگری که بر یهود در مقوله دعا دارند، روایتی را نقل می‌کنند که برتری اسلام را بر این دین در مقوله دعا نشان می‌دهد. ایشان چنین بیان می‌کنند:

«یکی دیگر از اخبار مربوط به دعا روایتی است که بسیاری از راویان آن را نقل کرده‌اند و آن اینکه امام فرمود: دعا خودش هم از قدر است. در این روایت به اشکالی که یهودیان و

دیگران به مسئله دعا وارد کرده‌اند، پاسخ داده شده است. اشکال این است که آن حاجتی که با دعا در طلب آن برمی‌آیند، یا از قلم قضا گذشته است و یا نگذشته. اگر گذشته، که خودش به خودی خود موجود می‌شود و حاجت به دعا ندارد و اگر نگذشته، هرچه هم دعا کنیم، فایده ندارد. پس در هیچ یک از دو فرض، دعا فایده ندارد. جوابی که در روایت آمده این است که فرض اول که گفته شود پدید آمدن حاجت از قلم قضا گذشته است، این گذشتن قلم قضا باعث نمی‌شود که ما از اسباب وجود آن بی‌نیاز باشیم، چراکه دعا یکی از همان اسباب است و یا اینکه با دعا یکی از اسباب وجود آن محقق می‌شود» (همان: ۵۸).

چنان که گفته شد، طبق فرموده علامه طباطبائی، خداوند به واسطه اسباب در این عالم اثر می‌گذارد و دعا نیز یکی از این اسباب است و تأثیر آن را نمی‌توان انکار کرد. ایشان با این تعبیر، تعریضی هم به برداشت‌های ناصواب قوم یهود می‌زنند.

علامه طباطبائی با بیان موارد مذکور، جایگاه دعا را در منظومه اسلامی ترسیم می‌کند. طبق نظر ایشان، اولاً دعا کردن به معنای در نظر نیوردن علل و اسباب طبیعی نیست. ثانیاً دعا کردن فارغ از مقام تشریح و قانونگذاری است و مرتبه‌ای متعالی تر را شامل می‌شود. ثالثاً دعا بر اساس نظام فطری است و در فطرت آدمی می‌توان از آن سراغ گرفت و با عالم تخیل فرسنگها فاصله دارد. رابعاً دعا کردن به معنای در نظر نیوردن قدرت مطلقه خداوند و نیز قطعی و حتمی بودن وقایع از پیش تعیین شده نیست، آن گونه که قوم یهود و قدرته بر آن باورند.

۲- استجاب دعای بندگان

پس از ترسیم جایگاه دعا و مشخص کردن مبانی آن، علامه طباطبائی به ذکر ظرافت‌هایی می‌پردازد که در بحث دعا وجود دارد و نحوه رویارویی انسان با مقوله دعا را ترسیم می‌کند. ایشان در ابتدای این موضوع، پاره‌ای از شبهات و پرسش‌هایی را که در بحث دعا وجود دارد، بیان و از این موضوع گره‌گشایی می‌کند.

یکی از مهم‌ترین پرسش‌هایی که در بحث دعا وجود دارد، سؤال از اجابت نشدن دعاست. این پرسش همواره مطرح بوده است که چه معیارهایی وجود دارد که دعای بندگان اجابت شود و علامه با ورود به این بحث، به تفصیل بدان می‌پردازد. وی بر این باور است که دعای همه بندگان اجابت

می‌شود و تخلّفی در این امر نیست. به نظر ایشان، سؤال فطری از خدای سبحان، هیچ‌گاه از اجابت تخلّف ندارد و دعایی که مستجاب نمی‌شود و به هدف اجابت نمی‌رسد، یکی از دو چیز را فاقد است و آن دو چیز همان است که در جمله «دَعْوَةُ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ» (البقره/ ۱۸۶) به آن اشاره شده است. از امام باقر^(ع) روایت است که فرمود:

«هیچ بنده‌ای دست خود را به سوی خدای - عزوجلّ - نمی‌گشاید، مگر آنکه خدا از رد کردن آن بدون اینکه حاجت او را داده باشد، شرم می‌کند و چیزی از فضل و رحمت خود که بخواهد، در آن می‌گذارد. بنابراین، هر وقت دعا می‌کنید، دست خود را برنگردانید، مگر بعد از آنکه آن را به سر و صورت خود بکشید و در خبری دیگر آمده که به صورت و سینۀ خود بکشید» (ابن‌فهد حلی، ۱۴۰۷ق.؛ ۱۳۹ و مجلسی، ۱۴۰۳ق.، ج ۹۳: ۳۷).

علامه حسن‌زاده از همین تفسیر و شیوه بیان چنین تعبیر کرده‌اند:

«مخفی نیست که دعا یکی از شروط و مُعدّات حصول استعداد و قابلیت است برای گرفتن جان انوار عالم ملکوت که حقایق علمیّه و معارف الهیّه است و هیچ‌کسی سؤال نکرد و دعایی نکرد، مگر اینکه چیزی عاید او شد؛ یعنی کسی الله نگفت که لبتیک نشنود و اگر به آن مقصود خاصّ خود در هنگام دعا نرسید و بدان نائل نشد، بهتر از آن، که توجه به عالم قدس و نائل شدن به وجدان استعداد است، برای او حاصل شده است. لذا ائمه^(ع) فرمودند: هر وقت دعا کردی و سؤال نمودی، دست به روی خود بکش» (حسن‌زاده آملی، ۱۳۷۸: ۷۵).

در روایت نیز چنین آمده است:

«به هر که چهار چیز دادند، از چهار دیگرش دریغ نکنند. به هر که آمرزش‌جویی داده شود، از آمرزش دریغ نشود، به هر که شکر داده شود، از فزونی نعمت دریغ نشود، به هر که توبه داده شود، از پذیرش دریغ نشود و به هر که دعا داده شود، از اجابت دریغ نشود» (ابن‌شعبه حرّانی، ۱۳۷۴: ۳۹).

قریب به این سخن در منابع اسلامی مکرراً آمده است (ر.ک؛ اردکانی، ۱۳۸۸، ج ۳: ۳۷۷) و علامه طباطبائی نیز بر این مهم انگشت نهاده‌اند.

۱-۲) شرایط استجاب دعا

اصولاً دعای بندگان در شرایطی مستجاب می‌شود. در صحیفه سجّادیه پیرامون چگونگی درخواست کردن از خداوند، عباراتی بیان شده است (ر.ک؛ صحیفه سجّادیه، ۱۳۸۳: ۶۶). علامه آیه **﴿وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ...﴾** را زیباترین آیه قرآن در بحث دعا می‌داند. وی هفت دلیل را به عنوان ملاک‌های برتری این آیه از قرآن به عنوان زیباترین دعا بیان می‌کند:

«۱- اساس گفتار را بر متکلم وحده (من چنین و چنانم) قرار داده، نه غیبت (خدا چنین و چنان است) و نه سیاقی دیگر نظیر غیبت، و این سیاق دلالت دارد بر اینکه خدای تعالی نسبت به مضمون آیه، کمال عنایت را دارد. ۲- تعبیر فرموده به "عبادی: بندگانم" و نفرموده "ناس: مردم" و یا تعبیری دیگر نظیر آن و این نیز عنایت یاد شده را بیشتر می‌رساند. ۳- واسطه را حذف کرده است و نفرموده "در پاسخشان بگو چنین و چنان"، بلکه فرموده "چون بندگانم از تو سراغ مرا می‌گیرند، من نزدیکم". ۴- جمله "من نزدیکم" را با حرف "إِن" که تأکید را می‌رساند، مؤکد کرده است و فرموده "فَإِنِّي قَرِيبٌ: پس به درستی که من نزدیکم". ۵- نزدیکی را با صفت بیان کرده است و فرموده "نزدیکم" نه با فعل (من نزدیک می‌شوم) تا ثبوت و دوام نزدیکی را برساند. ۶- در افاده اینکه دعا را مستجاب می‌کند، تعبیر به مضارع آورد نه ماضی، تا تجدد اجابت و استمرار آن را برساند. ۷- وعده اجابت یعنی عبارت (اجابت می‌کنم دعای دعا کننده) را مقید کرد به قید "إِذَا دَعَانِ: در صورتی که مرا بخوانید". با اینکه این قید چیزی جز خود مقید نیست، چون مقید، خواندن خداست و قید هم همان خواندن خداست. این هفت نکته دلالت دارد بر اینکه خدای سبحان به استجاب دعا اهتمام و عنایت دارد. از طرفی، در این آیه با همه اختصارش، هفت مرتبه ضمیر متکلم "من" تکرار شده است و آیه‌ای با چنین اسلوب در قرآن، منحصر به همین آیه است» (طباطبائی، ۱۳۷۴، ج ۲: ۴۲-۴۳).

اما علامه طباطبائی در این بحث چنین می‌فرماید:

«خدای تعالی وعده **﴿أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ﴾** خود را مقید کرده به قید **﴿إِذَا دَعَانِ﴾** و چون این قید چیزی زائد بر مقید نیست، می‌فهماند که دعا باید حقیقتاً دعا باشد، نه اینکه مجازاً آری، وقتی می‌گوییم، به سخن ناصح گوش بده، وقتی تو را نصیحت می‌کند، و یا

عالیم را در صورتی که عالیم باشد، احترام کن، منظورمان این است که آن نصیحتی را باید گوش داد که متّصف به حقیقت خیرخواهی باشد و آن عالیم را باید احترام کرد که حقیقتاً عالیم باشد؛ یعنی به علم خود عمل کند. جمله ﴿إِذَا دَعَاكَ﴾ نیز همین را می‌فهماند که وعدهٔ اجابت، هرچند مطلق و بی‌قید و شرط است، اما این شرط را دارد که داعی حقیقتاً دعا کند و علم‌گریزی و فطریش منشاء خواسته‌اش باشد و خلاصه، قلبش با زبانش موافق باشد، چون دعای حقیقی آن داعی است که قبل از زبان سر، زبان قلب و فطرت که دروغ در کارش نیست، آن را بخواهد، نه تنها زبان سر که به هر طرف می‌چرخد، به دروغ و راست، شوخی و جدّی، و حقیقت و مجاز» (همان: ۴۵).

بر طبق این دیدگاه، دعا باید شرایطی داشته باشد تا امکان تحقق بیابد و اصلی‌ترین شرط، همانا منشاء فطری داشتن است.

در ادامه، علاّمه به نکاتی اشاره می‌کند که ریزبینی‌های ایشان را در بحث دعا نشان می‌دهد. ایشان بر این باورند که برخی دعاها، حتی اگر بر زبان جاری نشوند، همیشه مورد توجّه و پرسش هستند. به همین سبب است که خدای تعالی تمام حوایج انسان را هرچند که زبان درخواست آن را نکرده باشد، «سؤال» نامیده است و می‌فرماید: ﴿وَأَن تَأْكُم مِّنْ كُلِّ مَا سَأَلْتُمُوهُ وَإِن تَعْدُوا نِعْمَتَ اللَّهِ لَا تَحْصُوهَا إِنَّ الْإِنْسَانَ لَظَلُومٌ كَفَّارٌ﴾ (ابراهیم/۳۴) که به حکم این آیه، انسان‌ها در نعمت‌هایی هم که نه تنها به زبان آن را درخواست نکرده‌اند، بلکه از شمردنش هم عاجزند، داعی و سائل هستند. در این امور، آدمی به زبان فطرت، دعا و سؤال می‌کند، چون ذات خود را محتاج و مستحق می‌یابد و نیز می‌فرماید: ﴿يَسْأَلُهُ مَن فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ﴾ (الرحمن/۲۹) که دلالت این آیه بر آنچه گفته شد، ظاهرتر و واضح‌تر است.

۲-۲) دلایل اجابت نشدن دعا

علّت اینکه برخی تصوّر می‌کنند که دعایشان مستجاب نشده است، در نظر علاّمه طباطبائی به چند مورد برمی‌گردد. ایشان در پاسخ به این پرسش متداول، چندین دلیل را ذکر می‌کنند که در ادامه به آنها اشاره شده است.

۲-۲-۱) غیرواقعی بودن دعا

دلیل نخست اینکه دعا، دعای واقعی نیست و امر بر دعاکننده مشتبه شده است. مثل کسی که اطلاع ندارد خواسته‌اش نشدنی است و از روی جهل، همان را درخواست می‌کند و یا کسی که حقیقت امر را نمی‌داند و اگر بداند، هرگز آن را در دعا طلب نمی‌کند؛ مثلاً اگر می‌دانست که فلان مریض، مُردنی است و درخواست شفای او، درخواست زنده شدن مرده است، هرگز درخواست شفا نمی‌کند و اگر مانند انبیا، این امکان را در دعای خود احساس کند، البته دعا می‌کند و مرده زنده می‌شود، ولی یک شخص عادی در چنین مواردی از استجاب دعای خویش مأیوس است (ر.ک؛ همان: ۴۶).

۲-۲-۲) توجه به غیرخدا در هنگام دعا

دومین عاملی که سبب می‌شود تا دعای بنده مستجاب نشود، این است که دعا، دعای واقعی هست، لیکن در دعا، خدا را نمی‌خواند؛ به این معنا که به زبان از خدا مسئلت می‌کند، ولی در دل همه امیدش به اسباب عادی یا امور وهمی است؛ اموری که گمان کرده در زندگی او مؤثر هستند. پس در چنین دعایی، شرط دوم (إِذْأَ دَعَا: در صورتی که مرا بخوانید) وجود ندارد، چون دعا خالص برای خدای سبحان نیست و در حقیقت، خدا را نخوانده است، چون آن خدایی دعا را مستجاب می‌کند که شریک ندارد و خدایی که کارها را با شرکت اسباب و اوهام انجام می‌دهد، او خدای پاسخگوی دعا نیست! پس این دو طایفه از دعاکنندگان و صاحبان سؤال، دعای آنان مستجاب نیست؛ زیرا دعایشان دعا نیست، و یا از خدا مسئلت ندارند، چون خالص نیستند (ر.ک؛ همان).

علامه در جای دیگر، در بسط این نظریه خود آورده‌اند:

«آری، انسان با کمترین دقت و توجه، ملتفت این نکته می‌شود که اگر سؤالی کند و حاجتی طلب کند و حاجت او هم برآورده گردد، از این برآورده شدن، کشف می‌کند که سؤال او، سؤال از پروردگارش بوده است و حاجتی که داشته است و از راه شعور باطنی خود آن را تشخیص داده، از طریق اسباب ظاهری به درگاه پروردگارش رسیده است و از آنجا به وی افاضه شده است و اگر همین حاجت را از سببی از اسباب ظاهری بخواهد، از کسی خواسته که شعور فطری و باطنی او حکم می‌کند به اینکه این سبب، برآورنده حاجت

او نیست، بلکه خیال می‌کرد که آن سبب برآورنده حاجت او می‌باشد و قوّه خیال وی به عللی غیر از شعور باطنی به حاجت، آن سبب را در نظرش برآورنده حاجت تصویر کرده است و این از همان مواردی است که باطن آدمی مخالف با ظاهر اوست» (همان: ۵۰).

به تعبیر دیگر: «دعا در صورت مطابقت لسانِ قال با زبانِ حال و استعداد، مستجاب می‌شود» (فرغانی، ۱۳۷۹: ۱۳).

در بیان مخالفت میان ظاهر و باطن در دعا کردن، علامه با بیان مثالی چنین می‌فرماید:

«بسیار می‌شود که انسان چیزی را دوست دارد و به آن اهتمام می‌ورزد تا آنکه آن را به دست می‌آورد و می‌بیند که همین محبوب او مزاحم و مضرّ منافی است که برای او مهم‌تر و محبوب‌تر است. ناگزیر از آن دست برمی‌دارد و محبوب‌تر را می‌گیرد و بسیار می‌شود که از چیزی نفرت دارد و به سبب حفظ منافع خود از آن می‌گریزد، ولی تصادفاً به همان چیز برمی‌خورد و می‌بیند که برخلاف آنچه می‌پنداشت، در منافی که به سبب آن از این می‌گریخت، سودمندتر و بهتر است. کودک مریض از نوشیدن دوائی تلخ می‌گریزد و در عین اینکه طالب بهبودی خویش است، از خوردن دارو گریه می‌کند، این انسان با شعور باطنی و فطری خود، صحت و سلامتی را می‌خواهد و به زبان فطرت، درخواست آن را دارد، هرچند که به زبان سرّ و با عمل خود خلاف آن را درخواست می‌کند» (طباطبائی، ۱۳۷۴، ج ۲: ۵۱-۵۲).

علامه در عبارت دیگری چنین می‌گوید:

«اینکه فرموده است عطیه به مقدار نیت است، منظور این است که استجاب همواره مطابق دعاست. پس آنچه سائل بر حسب عقیده قلبی و حقیقت ضمیر خود از خدا می‌خواهد، خدا به او می‌دهد، نه آنچه که گفتارش و لقلقه لسانش اظهار می‌دارد، چون بسیار می‌شود که لفظ، آن گونه که باید، مطابق با معنای مطلوب نیست» (همان: ۵۲).

۲-۲-۳) سرّ تأخیر در استجاب دعا

از دیگر مواردی که علامه در بیان برآورده نشدن سریع دعا و به تأخیر افتادن استجاب دعا

بیان می‌کند چنین است:

«در مواردی که اجابت دعا به طول می‌انجامد و یا موردی که خیر دنیایی مسئول با خیر مهم‌تر دنیایی و آخرتی تبدیل می‌شود و یا در مواردی که خواسته دعاکننده به صورت دیگری مستجاب می‌شود که سازگارتر به حال سائل است، بدین دلیل است که سائل نعمتی گوارا درخواست کرده است که اگر فوراً به او داده شود، گوارا نمی‌گردد. لذا اجابت آن تأخیر می‌افتد تا سائل تشنه‌تر شود، و نعمت نامبرده گواراتر گردد، چون خودش در سؤال خود قید گوارا را ذکر کرده بود، پس در حقیقت، خودش خواسته که اجابت آن تأخیر افتد. همچنین، مؤمن که به امر دین خود اهتمام دارد، اگر حاجتی را درخواست کند که برآورده شدن آن حاجت، سعادت او را تأمین کند، در حالی که سعادت او در آخرت اوست، پس در حقیقت، درخواست او درخواست سعادت در آخرت اوست نه در دنیا. به همین سبب، دعایش در آخرت مستجاب می‌شود و نه در دنیا» (طباطبائی، ۱۳۷۴، ج ۲: ۵۲-۵۴).

با توجه به مطالب مذکور، علامه طباطبائی رازهایی را که در دعا وجود دارد، مورد بررسی قرار داده است. تأکید عمده علامه بر بحث استجاب دعاست. ایشان چند نکته را متذکر می‌شود. اول اینکه دعای همه بندگان مستجاب می‌شود و تخلفی در آن نیست، لیکن شروطی برای استجاب دعا وجود دارد که باید در هر دعایی بر آن انگشت تأکید گذاشت. دوم اینکه برخی دعاها اساساً به زبان جاری نمی‌شود، اما به عنوان سؤال همواره مطرح است و می‌توان آنها را دعا نامید. در مرحله بعد، ایشان شروطی را که برای استجاب دعا وجود دارد، بیان می‌کند. نخست آنکه برخی دعاها دعای واقعی نیستند. دوم اینکه در برخی موارد که دعا واقعی است، دعاکننده خداوند را نمی‌خواند و ظاهر و باطن یکی ندارد. سوم اینکه عطیه‌ها به مقدار نیت آدمی به او داده می‌شود. چهارمین مطلب اینکه برخی دعاها به تأخیر می‌افتد و سرّ ماجرا در این است که دعاکننده از خداوند حلاوت و شیرینی دعا را خواسته است و با تأخیر در اجابت دعا، شیرینی دعا نیز مضاعف شده است.

۳- مطلق عبادت‌ها دعا هستند

از نکات ظریف دیگری که علامه طباطبائی در مقام بیان دعا بدان پرداخته، این است که عبادت‌های بندگان، همگی به منزله دعا هستند. وی با استناد به آیه شریفه ﴿وَقَالَ رَبُّكُمْ ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِي سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ دَاخِرِينَ﴾ (غافر/۶۰) بیان می‌کند که این آیه شریفه هم دعوت به دعا می‌کند، هم وعده اجابت می‌دهد و هم علاوه بر این،

دعا را عبادت می‌خواند و نمی‌فرماید کسانی که از دعا به درگاه من استکبار می‌کنند، بلکه می‌فرماید کسانی که از عبادت من استکبار می‌کنند و با این بیان، تمام عبادت‌ها را دعا می‌خواند؛ چراکه اگر منظور از عبادت، تنها دعا باشد که یکی از اقسام عبادت است، ترک دعا، استحقاق آتش نمی‌آورد، بلکه منظور، ترک مطلق عبادت است که استحقاق آتش می‌آورد. پس معلوم می‌شود که مطلق عبادت‌ها دعا هستند. (ر.ک؛ همان: ۴۸). علامه طباطبائی در اثبات این سخن خود به آیات دیگری نیز استناد می‌کنند. ایشان در جای دیگری اذعان می‌کند که با این سخن، معنای آیه دیگر هم که مربوط به این باب است، روشن می‌شود؛ مانند آیه شریفه ﴿فَادْعُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ...﴾ (غافر / ۱۴) و یا آیه ﴿...وَادْعُوهُ خَوْفًا وَطَمَعًا إِنَّ رَحْمَتَ اللَّهِ قَرِيبٌ مِّنَ الْمُحْسِنِينَ﴾ (الأعراف / ۵۵) (ر.ک؛ طباطبائی، ۱۳۷۴، ج ۲: ۴۸).

علامه با استخراج تمام اسلوب تفسیری آیه‌ای از قرآن، آن را در راستای منظور خود استنباط می‌کند. وی این آیه را نیز به عنوان مستندی دیگر در اثبات رأی خود بیان می‌کند: ﴿...فَلْيَسْتَجِيبُوا لِي وَلْيُؤْمِنُوا بِي...﴾. علامه این‌گونه بیان می‌کند که حرف «فاء» که بر سر جمله آمده، مطلب را فرع و نتیجه مدلول جمله قبلی می‌کند، البته مدلول التزامی آن، و می‌فهماند حال که معلوم شد خدا به بندگانش نزدیک است و هیچ چیزی حائل میان او و بندگانش نیست و از طرفی، نسبت به بندگان خود و درخواست‌هایشان عنایت دارد، همین خدای مهربان بندگان را دعوت به دعا می‌کند. پس بندگان معطل چه هستند؟ او را در این دعوت اجابت کنند و به سوی او روی آورند و ایمان بیاورند که خدایی است صاحب چنین صفت، و یقین کنند به اینکه او نزدیک است و دعایشان را اجابت می‌کند تا در نتیجه، شاید در دعا کردن به درگاه او موفق گردند (ر.ک؛ طباطبائی، ۱۳۷۴، ج ۲: ۴۸-۴۹). علامه طباطبائی با ذکر این مورد، نکته‌ای را بیان می‌کند که ارزش دعا را در اوج اعمال عبادی می‌نشانند. وی بر این باور است که همه عبادت‌ها دعا هستند و هیچ عبادتی را نمی‌توان از دایره دعای بندگان خارج دانست. ایشان با ذکر تفسیرهایی که بر آیات مورد اشاره خود دارند، خطاب خداوند را در باب عبادت، برابر با دعا می‌دانند و عنایت به آن را به مثابه برآورده شدن حاجت و دعا قلمداد می‌کنند.

نتیجه گیری

علامه طباطبائی با ارائه بحث دعا، معیارهایی را برای نظر کردن در این موضوع ترسیم نموده‌اند که با آن می‌توان دعا را یکی از نظام‌مندترین رفتارهای دینی دانست. ایشان علاوه بر اینکه نظام علت و معلولی در طبیعت را به‌نیکی ترسیم کرده‌اند، جایگاه دعا را نیز در این نظام هستی نشان داده‌اند و با تفکیک مقام تشریح و دعا، مقام دعا را فراتر از مقام وضع و قوانین دانستند. ایشان با بیان اینکه درخواست مبتنی بر فطرت از خداوند همواره مستجاب است، قادر مطلق و تنها مؤثر در عالم هستی را خداوند دانسته‌اند. یکی از عمده‌ترین پرسش‌ها در مسئله دعا، بحث استجاب دعاست. علامه طباطبائی با در نظر داشتن این سؤال مقدر، عنوان کرده‌اند که همه دعاهای بندگان به اجابت نائل می‌آید، اما شروطی را برای دعا کردن برشمرده‌اند و بر آن تأکید ورزیده‌اند. ایشان پس از ذکر آن شروط است که ادعا می‌کنند اگر این مقدمات فراهم آید، استجاب دعا قطعیت می‌یابد. علامه با ذکر آیه‌ای از قرآن کریم بر این باورند که مطلق عبادت‌ها دعا هستند و هر عملی که از آدمی سر می‌زند و عنوان عبادت بر آن اطلاق می‌شود، باید آن را دعای بندگان نامید؛ دعایی که اگر شروط و ادب دعا را داشته باشد، اجابت می‌شود. در واقع، علامه طباطبائی با ذکر این موارد، راهی را در دعا کردن نشان داده‌اند که شاید پیش از این، کمتر بدان التفات شده بود.

منابع و مآخذ

قرآن کریم.

- ابن ترکه، صائن‌الدین علی. (۱۳۶۰). *تمهید القواعد*. حواشی آقامحمد رضا قمش‌های. مقدمه سید جلال‌الدین آشتیانی. تهران: انتشارات وزارت فرهنگ و آموزش عالی.
- ابن شعبه حرّانی، حسن بن علی. (۱۳۷۴). *تحف العقول*. ترجمه محمدباقر کمره‌ای. تهران: کتابچی.
- ابن فهد حلّی، احمد بن محمد. (۱۴۰۷ق.). *عده الداعی و نجاح الساعی*. ج ۱. بیروت: دارالکتب الإسلامی.
- صحیفه سجّادیه*. (۱۳۸۳). ترجمه و شرح علی نقی فیض‌الإسلام. تحقیق علی فاضلی. تهران: ناشر فقیه.
- مصباح الشریعه و مفتاح الحقیقه*. (۱۴۰۰ق.). منسوب به امام صادق (ع). ج ۱. مؤسسه الأعلمی للمطبوعات.

- حسن‌زاده آملی، حسن. (۱۳۷۸). *ممد‌الهیم فی شرح فصوص الحکم*. ج ۱. تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- طباطبائی، سید محمدحسین. (۱۳۷۴). *المیزان فی تفسیر القرآن*. ترجمه سید محمدباقر موسوی همدانی. ج ۱. قم: نشر دفتر انتشارات اسلامی جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
- فرغانی، سعیدالدین سعید. (۱۳۷۹). *مشارق الدراری (شرح تائیه ابن فارض)*. مقدمه و تعلیقات سید جلال‌الدین آشتیانی. ج ۲. قم: دفتر تبلیغات اسلامی.
- فیض کاشانی، ملا محسن. (۱۳۷۲). *المهجة البيضاء فی تهذیب الأحياء (راه روشن)*. ترجمه سید محمدصادق عارف. ج ۱. مشهد مقدس: آستان قدس رضوی.
- کلینی، محمدبن یعقوب. (۱۳۸۸). *اصول کافی*. ترجمه محمدعلی اردکانی. قم: دارالحدیث.
- مجلسی، محمدباقر. (۱۴۰۳ق). *بحار الأنوار، الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار*. بیروت: دارالإحياء التراث العربی.



پروہشگاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی